

دموکراسی‌های آبدوغ خیری!

دکتر میترامقبوله

نمیدانم ماجرای فکاهی آن آقایی را که در قبرستان مشغول به کار گشته بود شنیده اید یا نه؟ این شخص (که هیچ بعید نیست از بستگان نزدیک ملانصرالدین باشد) همان روز اول که سر کار جدید رفته بود، پس از دو سه ساعت تمیز کاری در اطراف قبرها، رفت گوشه ای نشست و شروع کرد زار زار گریستن! وقتی رئیس قبرستان دلیل این گریه و زاری غیرمترقبه را از او پرسید، چنین پاسخ داد: «از صبح تا حالا همینطور که میون این قبرها داشتم کار می‌کردم. روی هر کدومشون رو می‌خوندم می‌دیدم نوشته: «اینجا فلان کس خوابیده است» و یا «اینجا فلان کس آریده است... یکدفعه بغض ام ترکید چون دیدم عجب دنیای نامردی است! همه این پدر سوخته ها اینجا آریده اند، ولی من بدبخت باید اینجور کارکنم و زحمت بکشم!!»

چند روز پیش، بنده هم از شدت کار بی وقفه و گرفتاری‌های بسیار نزدیک بود بغضم بترکد و بهتر دیدم که چند صبحی به استراحت بپردازم و بالاخره هرطور بود از زیر بار مسئولیت های مختلفه، تا اندازه ای شانه خالی کردم. در این یکی دو روز فرصتی یافتم که به مطالعه نشریات ایرانی جور و واجور که روی میزم انباشته شده بود بپردازم، و متوجه شدم که تقریباً در یکایک آنها سخن از محسنات «دموکراسی» است.

همانگونه که شاید شنیده باشید، در دنیای ما چیزی حدود ۱۶ کشور دارای حکومت به ظاهر دموکراسی می‌باشند. اما در باطن فقط ۲۶ کشور از این تعداد، دموکراسی واقعی دارند و رژیم حکومتی بقیه آنها یکنوع «دموکراسی آبدوغ خیری» است. یکی از مزایای غربت نشینی ما ایرانیان آشنایی بیشتر با اصول دموکراسی است و روز به روز این آشنایی بیشتر و بیشتر می‌شود. حالا باید دید که این تصویری که به مرور زمان در ذهن ما ایرانی‌ها از دموکراسی نقش می‌بندد، آیا از نوعی است که به یک دموکراسی واقعی منجر خواهد شد و یا به یک دموکراسی آبدوغ خیری؟

خوشبختانه به تازگی برخی از نویسندگان ما مسئله آزادی های فردی، طرز کار دموکراسی، و شرایط لازمه برای ایجاد دموکراسی را بسیار دقیق و عمیق موشکافی کرده اند. اما از طرف دیگر، بعضی از عقاید و نظریاتی که اینطرف و آنطرف در رسانه های ایرانی گوناگون در مورد دموکراسی ایراد می‌شوند، حقیقتاً آدمی را به شگفتی وامی‌دارند و بسیار گمراه کننده می‌باشند. برای مثال، چندی پیش یکی از چهره های سرشناس در مصاحبه ای چنین ابراز نظر می‌کرد:

«من صددرصد معتقدم که تنها رژیم مناسب برای کشور ما ایران، حکومت دموکراسی یعنی حکومت اکثریت است. من همیشه در زندگی تابع رأی اکثریت بوده و هستم، و در یک مملکت دموکراسی باید هر چه میل اکثریت مردم است بدون برو برگرد انجام شود...»

گرچه این نظریه به ظاهر درست می‌آید، ولی اگر خوب آن را سبک سنگین کنیم می‌بینیم که تا چه اندازه گمراه کننده است. از قرار معلوم، بیان کننده این نظریه فراموش کرده است که

«اکثریت مردم» تا چه اندازه می‌توانند آلت دست يك فرد و یا مشتی افراد شیرین زبان، ولی شیطان صفت قرار بگیرند و با رای خود سیستم حکومتی دیکتاتوری و قوانین غیر انسانی را جایگزین حکومت دموکراسی کنند. این رأی اکثریت مردم در کشور به ظاهر دموکراتیک آلمان بود که موجب شد در بطن دموکراسی آلمان هیتلر و رژیم خون آشام نازی‌ها روی کار بیاید. هم اکنون در جوامع دموکراتیک آمریکا و اسرائیل عده ای از رهبران بنیادگرای مذهبی می‌کوشند که با جلب رأی اکثریت مردم و تاکتیک های زیرکانه و موش دوانی های خطرناک دیگر، برخی از موازین اصلی حکومت دموکراسی مانند اصل جدایی دین و حکومت را از میان بردارند. تاریخ بشری نشان می‌دهد که رفتار و حرکات و افکار و عواطف «اکثریت مردم» چندان عاقلانه و انسانی نبوده است و به قول یکی از دانشوران نکته سنج، «...» «رای اکثریت» گاهی فقط این را می‌رساند که تمام سبک مغزان باهم متفق القول شده اند!».

لابد می‌پرسید: اگر يك دموکراسی واقعی نمی‌تواند تنها بر رأی اکثریت استوار باشد، پس برچه پایه ای باید استوار شود؟ این مشکلی است که سالیان سال بزرگترین متفکرین و اندیشمندان به آن پرداخته اند و نمی‌شود به این سادگی به آن پاسخ داد، اما چند اصل مهم که دموکراسی های واقعی را از دموکراسی های آبدوغ خیار می‌تمایز می‌دهند، شناسایی شده اند و می‌توانیم در مورد آنها کمی سخن بگوییم.

۱) در دموکراسی های واقعی، قانون اساسی مملکت طوری تنظیم شده است که انتخابات آزاد، جدایی مذهب از حکومت، حقوق انسان، و آزادی های فردی برای تمامی اتباع مملکت از هر نژاد و دین و مسلکی محافظت شده و بهیچوجه حتی با رأی اکثریت مردم قابل لغو نمی‌باشند. برای مثال، در آمریکا تا به حال چندین تبصره اصلاحی به قانون اساسی آمریکا افزوده شده است. مثلاً تبصره ای که به موجب آن به بانوان حق رأی داده شد، هیچ مغایرتی با اصل حقوق سیاسی مندرجه در قانون اساسی ندارد و فقط این قانون را گسترش می‌دهد. اما حتی اگر اکثریت مردم آمریکا رأی بدهند که انتخابات آزاد در آمریکا لغو شود و دیکتاتوری در این مملکت برقرار شود، چنین امری امکان پذیر نخواهد بود.

در باب این اصل مهم دموکراسی، یعنی «انتخاب آزاد»، داستانی داریم از يك مرد یهودی که در يك مسافرت دریایی، کشتی ای که سوار بر آن بود دچار طوفان گردید و در هم شکست. مرد مسافر یهودی خود را به تخته چوبی آویخت و پس از ساعتها سرگردانی، امواج دریا او را به روی ساحل يك جزیره کاملاً متروک پرتاب کردند. چند سالی گذشت. بالاخره یکروز، يك کشتی اکتشافی در این جزیره لنگر انداخت و کاپیتان این کشتی مشاهده کرد که این آقا، دو ساختمان نسبتاً بزرگ رو به روی هم در این جزیره بنا کرده است. از او پرسید:

- «این ساختمان اولی چیست؟»

- «این کنیسه (پرستشگاه یهودیان) است...»

- «این ساختمان دوم چیست؟»

- «این هم يك کنیسه دیگر است...»

کاپیتان حیرت زده به او گفت:

- تو يك نفر آدم، تك و تنها در این جزیره برای چه دو تا کنیسه ساخته ای؟»

جواب داد:

- «راستش از این کنیسه دوم بیزارم و هیچوقت آنجا نمی‌روم، اما آنرا ساختم که حق انتخاب آزاد داشته باشم!»

۲) در دموکراسی‌های واقعی، آزادی بیان و آزادی قلم نه تنها در صحنه سیاسی و در قلمروی مطبوعاتی يك امر مقدس و سلب نشدنی می‌باشد، بلکه در محیط خانوادگی نیز رعایت می‌شود. در جوامعی که روبنای سیاسی آنها آزادی بیان و حق انتقاد را مجاز داند اما در عین حال زیر بنای اجتماعی یعنی روابط خانوادگی بر اساس استبداد باشد، پایه‌های دموکراسی بسیار متزلزل خواهد بود. به قول اقبال لاهوری:

اگر این نکته را قومی نداند

نظام کار و بارش بی‌ثبات است

اما با وجود اینکه بنده شخصاً یکی از طرفداران پر و پا قرص اصل آزادی بیان می‌باشم، در عین حال نمی‌توانم بپذیرم که چه در محیط خانواده و چه در سایر شئون اجتماعی، به افراد اجازه تام داده شود که با سوء استفاده از این آزادی به هتک حرمت و ناسزاگویی و تهمت‌های بیجا به شخص یا گروهی بپردازند و به هیچ نحوی مجازات نشوند. البته همانطور که می‌دانید، طبق قوانین آمریکا اگر کسی به شما به عنوان يك فرد، تهمت‌های بی‌اساسی در ملا عام بزند، شما می‌توانید وی را «سو» کنید و غرامت بگیرید. اما نمیدانم چرا هر کس و ناکسی میتواند به «ایرانی‌ها» یا به «سیاهپوست‌ها» و «یا به» «یهودی‌ها» و گروه‌های دیگر هر تهمت ناروایی را بزند و هیچ غرامتی نپردازد؟ به خاطر دارم که یکبار در شهر «نیوپورت بیچ» در پایان يك سخنرانی با آقای «آلن درشوویتز» (Allen Dershowitz)، وکیل میرز و معروف العام آمریکا ملاقات کردم و این مسئله را با وی در میان گذاشتم. او می‌گفت که عده‌ای سعی کرده‌اند که چنین قانونی را برای حفظ حقوق گروه‌هایی که مورد تجاوز لفظی و بی‌حرمتی و زیان‌های دیگر ناشی از آن قرار می‌گیرند تنظیم کرده و به تصویب کنگره برسانند، اما بنا به دلایلی هنوز موفقیتی در این زمینه حاصل نشده است. فکرش را بکنید، اگر بنده و شما می‌توانستیم هر کسی را که به قوم ما، بدون مدرک و سند تهمت می‌زند در دادگاه مورد تعقیب قرار داده و غرامت حاصله را صرف اعتلای فرهنگ خود در غربت و یا صرف کارهای عام‌المنفعه بکنیم تا به حال چقدر به نفع مان بود!

و اما در باب مسئله آزادی بیان، حکایت کرده‌اند که در زمانی که ملانصرالدین در يك دموکراسی آبدوخ خیاری زندگی می‌کرد، یکروز يك خبرنگار خارجی (شاید همان خانم کریستیان امان پور خبرنگار زبر دست خودمان) در مصاحبه‌ای از او پرسید:

- «آیا در مملکت شما آزادی بیان وجود دارد؟»

ملا با قاطعیت تمام پاسخ داد:

- «بله، صددرصد! در مملکت ما آزادی بیان کاملاً وجود دارد، ولی آزادی بعد از بیان وجود ندارد!!»

۳) در حکومت‌های دیکتاتوری معمولاً يك فرد قلدر و یا مشتکی افراد زورگو، هر سه قدرت قانون‌گذاری، اجرایی، و قضایی را در دست دارند. یعنی اینکه با پررویی کامل هر قانونی که دلشان

خواست وضع می‌کنند و هر جور میلشان کشید این قوانین را به مردم بدبخت تحمیل می‌کنند و تازه خودشان هم قاضی کل هستند! به مصداق مثل معروف: «خود گویم و خود خندم، به به چه هنرمندم!» این پدر آمرزیده های یکه تاز و خودکامه مست قدرت هستند و هیچ کس هم حق ندارد بگوید بالای چشمشان ابروست! در دموکراسی های آبدوغ خیاری نیز تمام اوضاع و شرایط دیکتاتوری مهیا است و فقط برای دلخوشكك، تظاهر به دموکراتيك بودن می‌کنند و سر مردم را شیر می‌مالند.

برعکس، در دموکراسی های واقعی سعی می‌شود تا آنجا که ممکن است بین این سه قدرت جدایی باشد و هیچ فرد یا گروهی نتواند هر سه این قدرت ها را صاحب شود.

در دموکراسی های واقعی، بخصوص پافشاری می‌شود که قضات دیوان عالی کشور (Supreme Court) که حفاظت حریم قانون اساسی مملکت را بر عهده دارند هیچ وابستگی به «قوه مجریه» و «قوه مقننه» نداشته باشند. این امر موجب می‌شود که قضات در داورى های خود تحت نفوذ رئیس جمهور و یا احزاب مختلف قرار نگیرند و تنها به اصول مندرجه در قانون اساسی وفادار باشند. مثلاً در ایالات متحده آمریکا، گرچه قضات دیوان عالی کشور از طرف رئیس جمهور منتخب و با تایید کنگره منصوب می‌شوند، اما پس از انتصاب به این مقام، در مقابل هیچ کس مسئول نیستند جز در مقابل قانون اساسی آمریکا و وجدان خویش و خداوند! این ۹ نفر قضات دیوان عالی می‌توانند هر تصمیم و هر قانونی را که از طرف پرزیدنت و کنگره تصویب شده و مغایر با مفاد قانون اساسی آمریکا باشد، غیر قانونی اعلام کرده و لغو نمایند. هیچکس هم نمی‌تواند آنها را به خاطر احکامی که صادر می‌کنند از کار برکنار کند. (۴) در دموکراسی های آبدوغ خیاری، اکثریت مردم از رفاه اقتصادی برخوردار نیستند و به توسط طمع کارانی از میان هموطنان خود و یا توسط چپاول گرانی از ممالک دیگر استثمار می‌شوند.

همانگونه که خردمندان گفته اند، شکم گرسنه آزادی و دموکراسی نمی‌شناسد و در دام هر شیادی که لقمه نانی و عده کند به آسانی اسیر می‌شود. باز هم از قول لاهوری:

خدا آن ملتی را سروری داد

که تقدیرش به دست خویش بنوشت

به آن ملت سر و کاری ندارد

که دهقانش برای دیگری کشت

(۵) در دموکراسی های واقعی «کیش شخصیت» وجود ندارد. یعنی اینکه از هیچ تنابنده ای هر قدر هم استثنایی باشد تصویری خداگونه نمی‌سازند و هیچ شخصیتی را هر قدر هم والا باشد پرستش نمی‌کنند. عکس های رهبر و پیشوا را، هر قدر هم که به مملکت و ملت و به استقرار عدالت و آزادی خدمت کرده باشد، به در و دیوار نمی‌چسبانند! برعکس، در دموکراسی های آبدوغ خیاری به خاطر طرز تربیت خانوادگی و تو سری خوردن کوچکترها از بزرگترها و عدم درك ارزش ذاتی تك تك انسانها، اکثریت مردم خود را قابل و قادر نمی‌بینند و همواره این آمادگی را دارند که از يك پیشوا و رهبر یکه تاز و قدرتمند، کورکورانه پیروی کنند و از او

نیمچه خدایی بسازند. علی حیدری، شاعر معاصر خطاب به چنین «خود اندک بینان» فریاد بر می‌آورد:

مگو من ذره ای از کائناتم!
مگو گاهی جمادم، گه نباتم!
بگو من ثابتم، اصل حیاتم!
بگو آئینه عشق و صفایم!
چرا کوچک شماری زندگی را؟
چرا بر پای بندی بندگی را؟
تو آزاد آمدی، آزادیت کو؟
سرایا غصه ای، پس شادیت کو؟

«اریک فروم» (Eric Fromm) روانشناس معروف در کتاب «فرار از آزادی» (Escape from Freedom) درباره هراس درونی انسان های «خوداندک بین» از آزادی، و تمایل چنین افرادی به بردگی ذهنی و پیروی مطلق به طور مفصل بحث کرده است و این خاصیت بسیار خطرناک را مورد موشکافی قرار داده است، ولی متأسفانه فرصتی نیست که این کتاب را از میان انبوه کتاب های در هم ریخته پیدا کنم و برایتان بخشی از آن را بازگو کنم. پس لطفاً خودتان آنرا مطالعه کنید!

و حالا بعد از اینکه درباره تفاوت های میان دموکراسی های واقعی و دموکراسی های آبدوغ خیاری داد سخن دادیم و معلومات ناقص علوم سیاسی خودمان را به رخ شما کشیدیم، بگذارید چند کلمه ای هم از دیدگاه عرفانی در این مورد بگوییم و این بحث را خاتمه دهیم. همینقدر بطور سربسته و خلاصه برایتان بگویم که عارفانی که با دید نافذ خود مسئله آزادی و حقوق انسانی و سیاسی بشر را مورد بررسی قرار داده اند، آب پاکی را روی دست همه ما ریخته و اظهار داشته اند که تا هنگامی که ما آدم ها، زیاده طلبی، درنده خویی، تعصبات قومی و مذهبی و خودپرستی و خصلت های مضر دیگر را از وجودمان دور نکنیم، همه دموکراسی ها نهایتاً آبدوغ خیاری خواهند بود، و اگر از درون، آزاده و انسان دوست نباشیم، حتی بهترین سیستم سیاسی را هم عاقبت به پلیدی و استبداد و فساد خواهیم کشانید.

ممکن است پیش خودتان بگویید پس این چه فایده دارد که بنده شخصاً" کوشش کنم از درون آزاده باشم و انساندوستی و روحیه دموکراسی یعنی احترام به عقاید متضاد و بردباری در قبال انتقاد را در خود تقویت کنم؟ با يك گل که بهار نمیشه! اما دوستان به هیچوجه نباید نا امید بود، چون تحقیقات نشان داده است که کافی است فقط صد میمون يك طرز رفتار جدید را یاد بگیرند و این طرز رفتار در میان تمام میمون های يك جزیره، خود به خود رواج می‌یابد. یعنی اینکه در میان میمون ها ممکن است با يك گل بهار نشود، ولی با صد گل بهار می‌شود! به این پدیده جالب می‌گویند: «تأثیر صدمین میمون» و (The Hundredth Monkey Effect) آیا ما از

از گفته این و آن جدا باید شد

باید به خود آییم، خدا باید شد!

میمون ها کمتریم؟ از بند خرافات، رها باید شد

نادانی و بند بندگی پاره کنیم

